

تحلیل راهبرد فدراسیون روسیه در قبال همسایگان از منظر جغرافیای استراتژیک

حسین ربیعی* - استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی تهران، ایران
محمد رضا محمدهیودی - دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی تهران، ایران
افشین متقی دستنایی - دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی تهران، ایران
بهرام امیراحمدیان - استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه مطالعات منطقه ای تهران، ایران

تاریخ ارسال: ۱۳۹۷/۰۵/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۲۷

چکیده

عوامل جغرافیایی در درازای تاریخ نقش برجسته‌ای در کنش‌ها و پویس‌های سیاسی حکومت‌ها داشته است و کشورها براساس عوارض طبیعی، موقعیت، و اثرهای محیط انسان‌ساخت اهداف راهبردی خود را در قبال همسایگان و دیگر مناطق و مکان‌های استراتژیک طراحی می‌کنند. یکی از مناطق کره زمین، که موضوعات ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک آن کندوکاو شده، روسیه است. روسیه، به دلیل جایگاه ویژه خود در نقشه جغرافیای سیاسی جهان و نیز گستردگی جغرافیایی از کرانه‌های اقیانوس آرام تا شرق اروپا، از جمله کشورهای استراتژیک است که شرایط جغرافیایی در بقا و دوام آن نفوذ بسزایی داشته و اکنون نیز جغرافیا در راهبردهای استراتژیک آن تأثیرگذار است. این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش است که استراتژی جغرافیایی روسیه در قبال همسایگان و دیگر مناطق همجوار چگونه است؟ تحقیق به روش توصیفی - تحلیلی و بر مبنای یافته‌های اسنادی و کتابخانه‌ای است. بررسی نشان می‌دهد از زمان تزارها تاکنون استراتژی‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت روسیه تحت تأثیر محدودیت‌ها و فرصت‌هایی بوده که جغرافیا در اختیار این کشور قرار داده است و برنامه‌ریزی برای غلبه بر محدودیت‌های جغرافیایی از ویژگی‌های اصلی استراتژی این کشور است.

کلیدواژه‌ها: جغرافیای استراتژیک، راهبرد، فدراسیون روسیه، همسایگان.

مقدمه

امپراتوری روسیه تزاری، پس از شکست پادشاهی قدرتمند سوئد، برای اولین بار ژئواستراتژی را در دستور کار خود قرار داد. پتر کبیر، قدرتمندترین امپراتور تزاری، با تغییر و تحول در امور سیاسی، اقتصادی، نظامی، و مذهبی به کشورهای اروپایی پیشرو در صنعت و فناوری آن زمان سفر کرد. سپس، شخصاً به فراگیری این صنعت پرداخت و نخستین صنعت کشتی‌سازی و نیروی دریایی و دریانوردی در روسیه را پایه‌گذاری کرد. توجه روسیه به جغرافیا و اهداف و ایده‌هایی که در پس این سیاست قرار داشت در واقع استراتژی روسیه را شکل داد و ژئواستراتژی در این کشور مد نظر قرار گرفت. بعد از این دوره، حضور ناوگان روسیه در دریاها و توجه به جغرافیا و اهداف سیاسی آن، که استراتژی را شکل می‌داد، جغرافیای راهبردی را در این کشور تسریع کرد. پس از پتر کبیر، جانشینان او، با اشاره به وصیتی که به وی منتسب است، برای رسیدن به آب‌های گرم بین‌المللی، استراتژی‌های او را دنبال کردند. آن‌ها با سیاست توسعه‌طلبی سرزمینی و دست‌اندازی به سرزمین‌های ویران مرزهای روسیه، به‌خصوص در آسیای مرکزی و قفقاز، جغرافیای راهبردی را در این کشور نهادینه کردند. در دوره‌های بعدی، به‌خصوص در زمان انقلاب کمونیستی سال ۱۹۱۷، در یک مقطع زمانی کوتاه، به دلیل ایدئولوژی مارکسیستی و مبارزه با استعمار و کاپیتالیسم، توجه حاکمان روسیه به جغرافیای راهبردی در این کشور کم‌رنگ شد. انقلاب مارکسیستی باعث شد روس‌ها گفتمان سپردن سرزمین‌های تصرف‌شده را به ملت‌های آن‌ها بیان کنند و از عقب‌نشینی روسیه به مرزهای خود سخن به میان آوردند. اما دیری نپایید حاکمان روسیه مجدداً ژئواستراتژی را در سیاست‌های خودشان مورد توجه قرار دادند و با اعلام استقلال جمهوری‌های همسایه روسیه و قرارداد آن‌ها زیر چتر شوروی توجه جدی به جغرافیای راهبردی را دوباره مد نظر قرار دادند. در زمان جنگ سرد روس‌ها این استراتژی جغرافیایی را با جدیت دنبال کردند و با نفوذ به جهان دریایی استراتژی جغرافیای روسی را به اوج خود رساندند. اما این کشور به دلیل مشکلات داخلی و عدم توازن منابع و قدرت سیاسی با سیاست خارجی و راهبردهای جغرافیایی و عقب‌ماندن در صنایع و فناوری روز و دخالت نظامی در افغانستان از استراتژی‌های خود عقب‌نشینی کرد و این قضیه سرانجام به فروپاشی آن منتهی شد. در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی، یلتسین و وزیر خارجه وی، کوزیروف، سیاست راهبردی آتلانتیک‌گرایی و نزدیکی به غرب را در پیش گرفتند. ولی عدم پذیرش و همراه‌نبودن غرب با این استراتژی و پایبند نبودن به وعده‌های داده‌شده باعث رشد ملی‌گرایی روسی و فعال‌شدن کمونیست‌ها و اوراسیاگرایان شد، که خواهان قدرت از دست‌رفته شوروی بودند. این موضوع سرانجام به روی کار آمدن پوتین منجر شد که طرفدار استراتژی روسیه‌ای قدرتمند و مستقل از غرب بود و کشورهای همسایه را حوزه نفوذ خود دانست و اعلام کرد با هر راهبردی که به نفوذ بیگانگان به این منطقه منجر شود مقابله می‌کند. با درک اهمیت همیشگی روسیه در راهبردهای سیاست خارجی همسایگان، این پژوهش می‌خواهد به این سؤال پاسخ دهد که راهبرد این کشور در قبال همسایگان ضلع جنوبی از منظر ژئواستراتژیک چگونه است و جغرافیا چه تأثیری در این راهبرد دارد؟ در پاسخ به سؤال این فرضیه به نظر می‌رسد استراتژی روسیه نسبت به همسایگان ضلع جنوبی ناشی از تأثیر موقعیت و ویژگی‌های جغرافیای استراتژیک این کشور در مقاطع زمانی مختلف است و ترکیبی است از اقدامات امنیتی، اتحاد راهبردی، مشوق‌های اقتصادی، تهدید و تطمیع، راهبرد مبارزه با بنیادگرایی اسلامی و تروریسم، راهبرد مبارزه با جهان سنی، حمایت و اتحاد استراتژیک با شیعه، سرمایه‌گذاری در انرژی و تسلیحات برای درآمدهای اقتصادی، و طرفداری از هم‌پیمانان حتی با استفاده از حمایت چتر هسته.

مبانی نظری

جایگاه جغرافیایی روسیه در نظریه‌های ژئوپولیتیک

مکیندر، از نخستین نظریه‌پردازان ژئوپولیتیک بر این باور بود که توده قاره اوراسیا یا هارتلند محور همه تحولات ژئوپولیتیکی بوده و بر تمامی ابعاد تاریخی جزیره جهانی تأثیر گذاشته است. به نظر وی، در چارچوب فرایندهای

ژئوپولیتیک جهانی، با توجه به ماهیت نسبی مفهوم مرکز، اوراسیا در مرکز دنیا قرار دارد. قدرتی که اوراسیا را در کنترل خود داشته باشد اقتصاد و سیاست جهان را در اختیار خواهد داشت. او به منطقه‌محوری اوراسیا و دسترس‌ناپذیر بودن آن برای کشتی‌های دریایی و به هدفی آسان برای چادرنشین‌ها در دوران باستان اشاره کرد. از نظر وی، یکی از ویژگی‌های برجسته‌ای که در این منطقه وجود داشت این بود که برای نیروهای دریایی در دسترس نبود و از لحاظ استراتژیک مانند یک قلعه امن بود. وی متقاعد شد که اوراسیا دارای شرایط پایدار برای توسعه قدرت‌های نظامی و صنعتی است. مکیندر همچنین هلال درونی را شناسایی کرد که با مناطق ساحلی اوراسیا همخوانی دارد و آن را منطقه‌ای از توسعه فرایند تمدن دانست که شامل اروپا و آسیا بود. مناطق جغرافیایی و فرهنگی خارج از اوراسیا و هلال بیرونی را نیز شامل بریتانیا، جنوب و شمال آمریکا، جنوب آفریقا، استرالیا، و ژاپن دانست. در واقع، نظریه هارتلند مکیندر محور را در مرکز زمین - که شامل حوضه‌های رودخانه ولگا، ینی‌سئی، آمودریا، سیردریا، و دو دریای خزر و آرال است - قرار داده است. نظریه وی جغرافیا را در سیاست بین‌الملل به صورت معنایی و تصویری قرار می‌دهد. بنابراین، نظریه هارتلند، به معنای واقعی کلمه، اشاره می‌کند که اوراسیا به لحاظ استراتژیک موقعیت جغرافیایی منحصره‌فردی است. از سوی دیگر، این نظریه به مرکزیت منطقه اوراسیا تأکید دارد و مکیندر اظهار می‌کند در زمینه فرایندهای ژئوپولیتیک جهانی قاره اوراسیا در مرکز سیاست جهانی قرار دارد. براساس این نظریه، وی بیان کرد کشوری که در منطقه هارتلند حاکمیت دارد پتانسیل ژئوپولیتیکی و اقتصادی لازم را برای کنترل سیاست جهانی در دست خواهد داشت. مکیندر اولین جغرافی‌دانی بود که نظریه خود را براساس ویژگی‌های جغرافیایی کشورها، به‌ویژه موقعیت جغرافیایی آن‌ها، بیان کرد. او درباره موازنه قدرت در سرآغاز قرن بیستم عقیده داشت قدرت‌های اصلی آن‌هایی خواهند بود که بر خشکی‌ها نظارت خواهند داشت (رحیمی، ۱۳۹۲: ۵۰). مکیندر در رساله تحقیق خود اولویت خاص برای منطقه اوراسیای مرکزی قائل می‌شود. به اعتقاد وی، این منطقه به دلیل موقعیت بکر و عالی خود و پهنه وسیع و منابع سرشاری که دارد می‌تواند به پایگاهی مستحکم برای اعمال قدرت کوبنده و قاطع بدل شود.

نیکلاس اسپایکمن (۱۸۹۳-۱۹۴۳) نیز جزو اولین کسانی بود که نظریه هارتلند مکیندر را مطالعه و در آن تغییراتی ایجاد کرد. وی بیشتر بر نقش مهمی که کشورهای اطراف هارتلند بر عهده دارند تأکید می‌کرد و به این کشورها نام «ریملند» یا «سرزمین حاشیه» را داد. در واقع، آنچه را که مکیندر «هلال داخلی» خوانده بود اسپایکمن «ریملند» خواند. به نظر او، قدرت در «هارتلند» واقع نشده، بلکه در «حاشیه» یا «هلال داخلی» است. به عبارتی بهتر، اسپایکمن ناحیه حاشیه یا «ریملند» را مهم‌تر از «هارتلند» می‌دانست. از دیدگاه او، اشغالگر منطقه مرکزی موضع دفاعی مهم و منحصره‌فرد داشت. اما مزایای بسیار بزرگی که توسط مکیندر به این قلمرو داده شده بود در نظریه اسپایکمن دیده نمی‌شود. برای اسپایکمن مرز اوراسیا و نه هسته آن کلید قدرت جهانی شناخته شده است (دبلیج و مولر، ۱۳۹۰: ۱). از آنجا که دولت‌های ریملند بیشتر با دنیای خارج تماس داشتند، از نظر نوآوری پیشرو بودند. اسپایکمن به اینکه کشورهای ریملند نیز که دارای ثروت طبیعی بودند باور داشت و بیشتر به مزایا و منابع طبیعی دولت‌های ریملند اعتقاد داشت تا اینکه بخواهد از هارتلند مکیندر استفاده کنند. اسپایکمن همچنین بر این باور بود که قاره‌های دریایی آفریقا و استرالیا بیش از آنچه در نظر مکیندر امکان‌پذیر است در شکل‌دادن به ژئوپولیتیک جهانی نقش دارند. اسپایکمن دریافت که این قاره‌های دریایی تا به حال هیچ اهمیتی در سیاست قدرت‌های بزرگ به‌دست نیاورده‌اند. بسیاری از کارهای اسپایکمن به مفاهیم چالش‌برانگیزی که پیش‌تر توسط مکیندر تئوریزه شده بود اختصاص داده شد. او احساس کرد کنترل قلمرو هارتلند در نهایت کمتر از کنترل ریملند اهمیت خواهد داشت. همچنین، وی بر آن بود که کنترل اوراسیا به یک کشور یا ائتلافی از کشورها اجازه می‌دهد سرنوشت جهان را کنترل کنند. اسپایکمن در پیش‌بینی‌هایش می‌گوید بریتانیا، روسیه، و

ایالات متحده بازیگران غالب منطقه اوراسیای مرکزی خواهند بود. علاوه بر این، اسپایکمن قبل از نزدیک شدن جنگ جهانی دوم، در آینده ایالات متحده نقش مهمی ایفا کرد و پیش‌بینی کرد ژاپن و آلمان جنگ را خواهند باخت و بین ایالات متحده و شوروی درگیری به وجود خواهد آمد و چین به عنوان قدرت اصلی در آسیا ظهور خواهد کرد. وی معتقد بود ضروری است ایالات متحده قوی و متعهد باقی بماند تا از احتمال تجاوز اتحاد جماهیر شوروی جلوگیری کند و از ژاپن در مقابل چین دفاع کند. به طور مشخص، او از مکیندر به خاطر تأکید بر هارتلند به دلیل اندازه وسیع آن، موقعیت جغرافیایی مرکزی، و اهمیت دادن زیاد به برتری قدرت زمینی به جای قدرت دریایی انتقاد کرد. به تصور او، هارتلند یک مرکز بالقوه اروپا نیست، زیرا روسیه در غرب است و یک جامعه کشاورزی است. وی تصور می‌کرد نوار سرزمین‌های ساحلی، که اوراسیا را محاصره می‌کند، برای کنترل قاره اوراسیا مهم‌تر از منطقه آسیای مرکزی (به اصطلاح هارتلند) است. چشم‌انداز اسپایکمن پایه سیاست «مهاری» است که ایالات متحده در رابطه و موقعیت آن با اتحاد شوروی در دوران پس از جنگ جهانی دوم اعمال کرد.

خشکی اوراسیا، که کشور روسیه جزو اصلی و با اهمیت آن است، همیشه جایگاه مهمی در نظریه‌های استراتژیست‌ها (ماهان، سورسکی، کوهن، و ...) داشته و همه تئوریسین‌های نظامی و استراتژیک توجه زیادی به آن کرده‌اند. در قرن ۲۱ نیز، با توجه به منابع فراوان انرژی و معدنی در خشکی وسیع اوراسیا و ظهور چین و تمایل روسیه به بازگشت به هژمونی قبلی خود و همچنین حضور غرب در این منطقه به دلایل ژئواستراتژیک، هارتلند بار دیگر به راهبردهای جغرافیایی قدرت‌ها با تغییرات جدید بازگشته است. هارتلند با همه ویژگی‌های آن در گذشته و تغییرات و تأثیرات آن در دوره کنونی هنوز اهمیت خود را حفظ کرده و در آینده بر این اهمیت افزوده نیز خواهد شد.

جایگاه همسایگان روسیه و اثر همسایگی در استراتژی‌های ژئوپولیتیک

همجواربودن با تعداد کم یا زیادی از کشورها یا کشورهای پیشرفته یا عقب‌مانده می‌تواند در راهبردهای یک کشور اثر عمیقی بر جای گذارد. مهم‌ترین و اجتناب‌ناپذیرترین عامل مؤثر در شکل‌دهی سیاست راهبردی روسیه موقعیت و وسعت جغرافیایی این کشور بوده است. بنابراین، جغرافیای پهناور روسیه و احساس ناامنی و آسیب‌پذیری ناشی از این وسعت سرزمینی باعث شده مسکو عقربه سیاست خارجی امنیتی خود را نه بر پایه رقابت با امریکا یا منافع اقتصادی، بلکه بر اساس احساس نگرانی و ترس از تهدیدهای محیطی و مشرف بر تمامیت سرزمینی خود تنظیم کند (هدایتی شهیدانی و رضایپور، ۱۳۹۵: ۱۳۳). ولی روسیه قدرت محاط در خشکی و بدون مرزهای طبیعی و مشخص است و سرزمین‌های مجاور همچنان نقش اقتصادی مهمی در سیاست خارجی این کشور ایفا می‌کنند (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۲۴). بر این اساس، محیط مجاور روسیه به سه ناحیه آسیای مرکزی، قفقاز، و مرزهای اروپایی تقسیم شده است که به این دسته‌بندی می‌توان ناحیه شمالگان را نیز افزود. صاحب‌نظران در این حوزه درباره روسیه استدلال کرده‌اند از آنجا که این کشور اقلیمی خشن و وسعتی زیاد دارد و فاقد مرزهای طبیعی تدافعی است، ناچار است، به نسبت دیگر قدرت‌های بزرگ، هزینه‌های بسیار بیشتری برای تولید و برای امنیت پردازد. آب و هوای روسیه برای کشاورزی حتی از کانادا نیز نامساعدتر است و از این نظر و به لحاظ تراکم جمعیتی شبیه مغولستان و گرینلند است (رستمی، ۱۳۹۵: ۱۸۷). این عامل‌های ژئواستراتژیک روسیه را در شرایطی قرار می‌دهد تا منافع و اهداف خود را در مناطق وسیعی از شرق اروپا تا همه آسیا و با همسایگان بسیار طراحی و تدوین کند. در کنار این عوامل ژئواستراتژیک، گذشته دور و دراز تاریخی نیز زمینه‌ای فراهم می‌کند تا روسیه منافع خود را در کشورهایی دنبال کند که در گذشته‌ای نه‌چندان دور جزئی از سرزمین‌های زیر حاکمیت مسکو بودند. همچنین، روابط برقرارشده در دوران اتحاد شوروی این تفکر را تقویت کرد تا مقامات مسکو درصدد حفظ نفوذ خود بر همسایگان

باشند (سودایی، ۱۳۸۸: ۱۰). بنابراین، سیاست فعلی روسیه در فضای بعد شوروی بخش مهمی از استراتژی جهانی آن است؛ به گونه‌ای که موقعیت روسیه در عرصه بین‌المللی و ظهور قوانین جدید برای نظم جهانی که یک پیش‌شرط برای توسعه پایدار کشور در نظر گرفته می‌شود وابسته به اهداف سیاست خارجی آن است (نیاکویی و عسکری، ۱۳۹۷: ۱۱۶). به همین دلایل، روسیه کشورهای اروپای شرقی را خارج دور و جمهوری‌های جداشده از اتحاد شوروی را خارج نزدیک قلمداد می‌کند. در این میان، کشورهای خارج نزدیک برای روسیه از اهمیت ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک برخوردارند. علت اصلی نیز آن است که کشورهای به اصطلاح خارج نزدیک در برابر گسترش ناتو حائل روسیه به‌شمار می‌آیند (وئوقی و خیری، ۱۳۹۵: ۱۴۲). بدین صورت، روسیه استراتژی‌های سیاسی برون‌مرزی خود را بر محور جغرافیا و سیاست‌های منتج از آن قرار داده است. این کشور در منطقه خارج نزدیک و همسایگان سعی دارد، ضمن تشدید و تسریع روند همگرایی کشورهای همسود و همسایگان در عرصه اقتصادی و به‌ویژه ارتباطی و کریدوری، آن‌ها را وابسته به خود نگه دارد. در زمینه امنیتی نیز، ضمن حضور مستمر خود در مناطق استراتژیک، به‌خصوص بحرانی، اولاً نفوذ بر مرزهای شوروی را حفظ نماید و ثانیاً هدایت و مدیریت بحرانی‌هایی را که ممکن است زمینه‌ساز نفوذ غرب باشد به‌دست گیرد و از آن‌ها برای کنترل رفتار خارجی کشورهای همسایه بهره‌برداری کند. از طرفی دیگر، روسیه، برخلاف ادعاهای خود مبنی بر همگرایی با جمهوری‌های استقلال‌یافته با هدف حمایت از حاکمیت آن‌ها در برابر غرب، تلاش می‌کند سلطه خود را بر آن‌ها تقویت کند. نمونه بارز این سیاست ضمیمه‌کردن آبخازیا به روسیه به‌عنوان تلاشی تلافی‌جویانه در برابر امضای توافق‌نامه اتحاد با اتحادیه اروپا از سوی گرجستان است (کولایی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۳۱-۱۳۲). با این حال، برای نخستین بار مواردی مانند دفاع از منافع ملی فدراسیون روسیه در قطب شمال؛ تحکیم همکاری با آبخازیا و اوستیای جنوبی؛ توسعه روابط با اعضای گروه «بریکس»؛ گفت‌وگو مبتنی بر حقوق برابر با اتحادیه اروپا و ناتو درباره امنیت اروپا؛ مشارکت در ایجاد الگوی جدید امنیت در منطقه آسیای جنوب شرقی؛ سیستم بازدارندگی غیر اتمی؛ کاهش خطر استفاده از فناوری ارتباطات برای مقاصد نظامی - سیاسی؛ تقویت توان بسیج نیروها؛ متمرکز شدن دولت و جامعه بر دفاع از وطن و طراحی و اجرای برنامه‌هایی برای افزایش آمادگی نظامی و حس میهن‌پرستی شهروندان فدراسیون روسیه تأکید شده است (کولایی، ۱۳۹۴: ۱۵۷).

بنابراین، جمهوری‌های شوروی و همسایگان فعلی آن اولین محیط برای جنگ اطلاعاتی کرملین و استفاده از جریان‌های انرژی و تجارت به‌عنوان ابزاری سیاسی و همچنین اهداف اقدامات نظامی روسیه به‌شمار آمده است. شرایط مذکور همراه چند عامل مهم جغرافیایی استراتژی‌های ژئوپولیتیک روسیه را تحت تأثیر قرار داده است. از این عوامل مهم نخست می‌توان موقعیت این کشور در قلب خشکی‌های اوراسیا را برشمرد که بقا و دوام این کشور را تضمین کرده است. دوم، گستردگی جغرافیایی آن از شرق آسیا تا شرق اروپا که فرصت‌ها و تهدیدات سرزمینی بسیاری را برای این کشور به‌وجود آورده است. سوم، تعدد و تنوع همسایگان جغرافیای سیاسی متنوعی از همه‌گونه نژاد و زبان و فرهنگ ایجاد کرده که تهیه و تدوین استراتژی سیاست خارجی برای این کشور را دشوار کرده است. در ادامه استراتژی‌های ژئوپولیتیک این کشور بررسی شده است.

روش پژوهش

تحقیق حاضر از لحاظ ماهیت و هدف کاربردی و از حیث رهیافت واقع‌گرایانه است. این تحقیق با روش توصیفی - تحلیلی انجام می‌شود. به این منظور، استراتژی‌های ژئوپولیتیک روسیه در ادوار مختلف بررسی و تحلیل شده و نقش ویژگی‌های جغرافیایی این کشور در تدوین استراتژی‌ها تحلیل شده است. فرهنگ لغات وبستر استراتژی را علم

برنامه‌ریزی و هدایت عملیات نظامی بزرگ در مقیاس کلان با هدف تشخیص و یافتن بهترین موقعیت قبل از شروع درگیری واقعی با دشمن تعریف کرده است. در دگرگونی‌های این مفهوم در دوره ما استراتژی یک برنامه واحد، همه‌جانبه، و تلفیقی است که نقاط قوت و ضعف سازمان را با فرصت‌ها و تهدیدات محیط مربوط می‌سازد و راه رسیدن به هدف را می‌نماید. از آنجا که مفهوم استراتژی مورد اتفاق نظر تحلیلگران نیست، در این مقاله دیدگاه اخیر مورد نظر بوده است و نقش عوامل جغرافیایی در استراتژی‌های کلان روسیه بررسی و تحلیل شده است. اطلاعات مورد نیاز این پژوهش از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی گردآوری شده است.

بحث و یافته‌ها

استراتژی‌های ژئوپولیتیک روسیه در ادوار تاریخی

۱. دوره تزار

گسترش جغرافیایی به وسیله جنگ و معاهده استراتژیک سیاست خارجی روسیه از قرن شانزدهم تا جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ بوده است (پارلند، ۲۰۰۴: ۹۶). اهداف این سیاست خارجی گسترش قلمرو، رسیدن به آب‌های گرم، و حفاظت از مسیحیت ارتدوکس بود. هرچند اقتصاد داخلی برای ادامه و پشتیبانی از این اهداف به شدت تحت فشار قرار داشت، ارتش روسیه به طور فزاینده‌ای آموزش دیده، بزرگ، و دارای اسلحه فراوان بود. اگرچه گاهی شکست‌ها و ناکامی‌هایی وجود داشت، عموماً تا سال ۱۹۰۰ میلادی به موفقیت‌های بزرگی رسید. نخستین تلاش‌ها برای رسیدن به این اهداف توسط پتر کبیر و علیه عثمانی‌ها شکل گرفت. سپس، توجه وی به سمت شمال معطوف شد. در زمان او به جز بندر آرخانگ در دریای سفید، که نه ماه از سال منجمد بود، بندر امن دیگری وجود نداشت. بالتیک نیز از سه طرف توسط سوئد مسدود و دسترسی به آن امکان‌پذیر نبود. بنابراین، پتر کبیر از لحاظ دیدگاه جغرافیای راهبردی و برای دسترسی به یک کریدور دریایی استراتژی اتحاد با کشورهای مشترک‌المنافع لهستان، لیتوانی، و دانمارک را در برابر سوئد در پیش گرفت که به جنگ با سوئد و غلبه بر این کشور منجر شد و سوئد را به صلح وادار کرد. این نخستین توجه جدی روسیه به ژئواستراتژی برای رسیدن به اهداف سیاسی در خارج از مرزهای خود بود و اولین آرزو برای رسیدن به دریاهای امن برآورده شد. وی دومین استراتژی جغرافیایی خود را در سال ۱۷۲۲-۱۷۲۳، درست زمانی که دولت صفوی در ایران در ضعف نظامی، سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی قرار داشت، برای نفوذ در قفقاز و دریای خزر از طریق آسیای مرکزی و رسیدن به آب‌های گرم اجرا کرد و، برای عملیاتی کردن این استراتژی جغرافیایی، پایگاه آستراخان را ایجاد و اولین جنگ‌های کامل علیه ایران را آغاز کرد. در دوره بعد از پتر کبیر، جانشینان (کاترین کبیر) وی استراتژی‌های جغرافیایی او را پیگیری کردند و در جنگ با امپراتوری عثمانی در جنوب به دریای سیاه رسیدند و جنگ‌های موفقی را علیه عثمانی به ثمر رساندند و ارتش کریمه امپراتوری عثمانی را، که دشمن دیرینه این کشور بود، تضعیف کردند و جغرافیا و حوزه نفوذ روسیه را گسترش دادند. سپس، از سمت غرب نیز تا اروپای مرکزی پیش رفتند. دسترسی به این شرایط از لحاظ استراتژی‌های جغرافیایی و نظامی برای روسیه بی‌سابقه، اما از لحاظ سیاسی بی‌اهمیت بود، چون دولت‌های مدرن و توسعه‌یافته آن زمان روسیه را کشوری توسعه‌نیافته از لحاظ سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی می‌دانستند. بنابراین، روسیه در دوران تزار و قدرتمندترین پادشاه آن (پتر کبیر) اصلاحات سیاسی و ساختاری را شروع کرد و دولت خود را براساس آخرین مدل‌های سیاسی آن زمان سازمان‌دهی و روسیه را به یک دولت مطلقه تبدیل کرد. او همچنین مجلس سنا را، که در اصل یک نهاد و شورای عالی دولتی بود، جای‌گزین دوما (شورای اشراف) کرد و سپس حزب را از بین برد و شورای مقدس جمعی را به رهبری یک مقام دولتی تعیین نمود. در همین حال، همه منابع محلی خود را نیز حذف کرد و با اتخاذ

راهبردهای تهاجمی برگرفته از جغرافیا حوزه نفوذ این کشور را گسترش داد. «میراثی که از پتر به جای ماند روسیه‌ای است که به یک قدرت بزرگ تبدیل شد و توانست در مقابل حمله ناپلئون واکنش مقتدرانه‌ای نشان دهد و نه تنها همه روسیه، بلکه اروپا را آزاد کند و پاریس را به تصرف خود درآورد» (کریمی و کرامتی‌نیا، ۱۳۹۷: ۱۵۰).

۲. سیاست‌های استراتژیک روسیه در دوره انقلاب

از سال ۱۵۵۱ تا ۱۷۰۰ میلادی روسیه در هر سال ۳۵۰۰۰ کیلومتر رشد کرد (پاپیس، ۱۹۹۰: ۱) و این روند ادامه داشت تا اینکه در ابتدای سال ۱۹۰۵ و سپس در سال ۱۹۱۷ انقلاب روسیه در مخالفت با استبداد تزار است شکل گرفت و به ظهور اتحاد جماهیر شوروی منجر شد. گسترش آزادی‌خواهی در اروپا و فقر جامعه کارگری در بین نخبگان مخالف حاکمیت روسیه نیز تأثیرگذار شد که نهایتاً به انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ و سقوط امپراتوری تزاری روسیه منجر شد. بعد از انقلاب، حاکمان انقلابی روسیه به دلیل ایدئولوژی مارکسیستی سیاست متفاوتی را نسبت به تزارها در پیش گرفتند. این سیاست تحولات بنیادی را در داخل بر پایه اقتصاد و در خارج از مرزها حمایت از ملل محروم را دنبال کرد. در این مورد (ملل دیگر) حاکمان انقلابی روسیه ابتدا جغرافیای راهبردی را در سیاست خارجی خود در سطح منطقه‌ای و جهانی کنار گذاشتند و اعلام کردند سرزمین‌ها و ملی که در دوره کشورگشایی پادشاهان تزاری روسیه مورد تعرض و از دست دادن سرزمین خود شده‌اند سرزمین، استقلال، و حاکمیت آن‌ها به رسمیت شناخته می‌شود. این سیاست و استراتژی در عمل نیز به اجرا درآمد. اما دیری نپایید به واسطه رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی بین قدرت‌های هژمون آن زمان حاکمان روسیه نیز به سیاست‌های دوره امپراتوری تزار بازگشتند و ژئواستراتژی را در سیاست خارجی روسیه مدنظر قرار دادند و استراتژی‌های جغرافیای پایه به سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی روسیه بازگشت؛ که کامل‌ترین شکل آن در تشکیل اتحاد شوروی به منصفه ظهور رسید.

۳. سیاست‌های استراتژیک اتحاد جماهیر شوروی (قبل از جنگ جهانی دوم)

ایجاد یک نظام مارکسیستی متأثر از ایدئولوژی موجب به حاشیه رفتن سیاست خارجی واقع‌گرایانه روسیه شد و مدت زمان کوتاهی ژئواستراتژی در سیاست خارجی این کشور به کنار رفت. اما این مسئله زمان زیادی طول نکشید و با تشکیل اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۲ و مواضع غرب در برابر آن توجه دولت مردان شوروی به ژئواستراتژی و سیاست‌های راهبردی برگرفته از آن معطوف شد. در طول سال‌های ۱۹۱۴، ۱۹۳۹، و ۱۹۴۱ استراتژی و سیاست اتخاذ شده براساس محیط جغرافیایی برای بریتانیا و ایالات متحده حفظ تعادل اوراسیا در برابر تهدیدات آینده بود (گدیس، ۲۰۰۵: ۷). اما هدف و استراتژی شوروی شکست کامل آلمان و ژاپن بود. با این حال، در سال ۱۹۴۶ اتحاد شوروی استراتژی تهدید ثبات آمریکا و متحدان اروپای غربی آن را در پیش گرفت.

۴. راهبردهای جغرافیایی اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد

اصطلاح سرد به معنای نبود رویارویی مستقیم بین طرف‌های مقابل در مقیاس بزرگ بود، ولی هر یک از آن‌ها در حمایت از جنگ‌های منطقه‌ای عمده به‌عنوان جنگ نیابتی دخالت داشتند. جنگ سرد اتحاد موقت و جنگ علیه آلمان نازی بین اتحاد شوروی و ایالات متحده را به‌وجود آورد. اما نهایتاً این دو کشور را به‌عنوان دو ابرقدرت با اختلافات عمیق سیاسی و اقتصادی تقسیم کرد. اولین مرحله جنگ سرد پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ و در دو سال اول آن به‌وقوع پیوست. اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا هر یک استراتژی‌های جغرافیایی را برای نفوذ در امریکای لاتین، دولت‌های افریقا، و آسیا در پیش گرفتند. شوروی استراتژی جغرافیایی و تمایل خود را برای پایگاه‌های تنگه ترکیه و به‌دست‌آوردن قلمرو طولانی کارس و ارداحان در شمال شرق ترکیه یا حداقل برای افزایش حقوق خود و تضمین و حفظ

حمل و نقل دریایی از دریای سیاه به دریای مدیترانه با توجه به محدودیت دسترسی به دریا در پیش گرفت و مایل بود از ارباب استراتژیک استفاده کند. این کشور، که از محدودیت‌های خود آگاه بود، سعی در بازی‌های قدیمی از سیاست قدرت داشت. بنابراین، در گذشته که نسبت به ناسیونالیسم آذری تحمل کمتری داشت از به‌عنوان استراتژی‌ای برای افزایش کنترل شوروی در منطقه مهم استراتژیک شمال ایران استفاده کرد. استراتژی این کشور در شرق دور کمک به انقلابیون کمونیست چینی و ایجاد یک هم‌پیمان در این منطقه جغرافیایی بود که با موفقیت و پیروزی نیروهای خلق چین همراه شد و باعث ایجاد یک هم‌پیمان استراتژیک برای این کشور در یک مقطع زمانی کوتاه شد. اما شوروی در غرب قلمرو خود و در سال ۱۹۴۶ استراتژی جغرافیایی تهدید ثبات آمریکا و متحدان اروپای غربی او را در پیش گرفت و با ضمیمه کردن مناطقی از اروپای شرقی به قلمرو خود و حمایت از انقلابیون مارکسیست کشورهای اروپای شرقی و کمک به پیروزی آن‌ها حلقه جغرافیایی فشار را بر غرب تنگ‌تر و استراتژی نفوذ در اروپای شرقی و مرکزی را تحمیل کرد که این استراتژی واکنش آمریکا و استقرار نیروها و سلاح‌های استراتژیک این کشور در اروپای غربی را در پی داشت. این استراتژی‌های جغرافیایی در بعضی از مقاطع زمانی به بحران‌ها و به دنبال آن جنگ‌هایی همانند کره، ویتنام، کامبوج، و افغانستان و همچنین بحران‌ها و جنگ‌هایی در آمریکای جنوبی و لاتین منجر شد که در هر کدام از آن‌ها استراتژی‌های برگرفته از سیاست‌ها و ایدئولوژی‌های مارکسیستی و لیبرال دمکراسی هر دو قدرت به‌وضوح در آن‌ها دیده می‌شد. شوروی در واقع چند استراتژی را در سطح منطقه‌ای و جهانی در زمان جنگ سرد دنبال می‌کرد. در آسیا سه منطقه ژئواستراتژیک وجود داشت که خود اتحاد جماهیر شوروی در مرکز منطقه ژئواستراتژیک بری اوراسیا بود و مناطق ژئواستراتژیک اقیانوس آرام و اقیانوس هند که در حوزه راهبردی شوروی قرار داشتند. این حوزه‌های ژئواستراتژیک دارای مناطق ژئوپولیتیکی زیرمجموعه نیز بودند. حوزه ژئواستراتژیک اقیانوس اطلس و منطقه ژئوپولیتیکی اروپای غربی در حوزه نفوذ ایالات متحده و اروپای شرقی. که منطقه ژئوپولیتیکی زیرمجموعه حوزه ژئواستراتژیک بری اوراسیا بود. تحت نفوذ شوروی قرار داشت. در منطقه آمریکای جنوبی و لاتین نیز اتحاد جماهیر شوروی استراتژی مهار ایالات متحده آمریکا و به کنترل درآوردن جغرافیای این منطقه و حیات خلوت آمریکا را در پیش گرفت، که در مقابل آن ایالات متحده نیز استراتژی جغرافیایی نفوذ و به کنترل درآوردن منطقه ژئوپولیتیکی خاورمیانه و ایجاد سد و کمربند نفوذ برای مهار شوروی را دنبال کرد. در منطقه شرق و جنوب شرق آسیا، که زیرمجموعه حوزه ژئواستراتژیک اقیانوس آرام‌اند، هر دو کشور استراتژی نفوذ در کشورهای منطقه را در پیش گرفتند. این استراتژی‌ها تا جایی پیش رفت که به ایجاد پیمان دفاعی مشترک ناتو در جبهه غربی و ورشو در جبهه شرقی به‌وسیله قدرت‌های رقیب و اقرارشان منجر شد. همچنین، دو قدرت جنگ سرد استراتژی‌های دیگری در پوشش کودتا علیه کشورهای سوم و در درون قطب‌بندی برای نفوذ و به کنترل درآوردن حوزه نفوذ رقیب انجام می‌دادند.

۵. استراتژی روسیه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی

الف) استراتژی آتلانتیک‌گرایی روسیه در دولت یلتسین

پس از انتقال قدرت از شوروی گورباچف به یلتسین، اصلاح‌طلبی نوسوسیالیست و کمونیست تحت رهبری گورباچف به دمکرات‌های تحت ریاست بوریس یلتسین رسید. اکنون نظام فرماندهی بی‌نظیر دولتی که عمیقاً ریشه در امپریالیسم روسیه داشت تحت تأثیر یک رژیم دمکراتیک قرار گرفت (سیمونز، ۲۰۰۸: ۱-۶). سیاست خارجی دوران یلتسین براساس دیدگاه اوراسیاگرایی تداوم پیدا کرد (زرگر و سلیمی، ۱۳۹۶: ۱۱۱). در اوایل دهه ۱۹۹۰ خوش‌بینی زیادی درباره دوران جدید و در روابط بین شرق و غرب با فروپاشی کمونیست در اتحاد شوروی وجود داشت و این خوش‌بینی با استراتژی آتلانتیک‌گرایی یلتسین همراه بود. برای دومین بار در تاریخ روسیه در یک مقطع زمانی کوتاه، یلتسین نیز جغرافیای

راهبردی را در سیاست خارجی این کشور کنار گذاشت و استراتژی آتلانتیک‌گرایی را برای روسیه نوین و غلبه بر مشکلات سیاسی و اقتصادی در پیش گرفت. یلتسین نزدیکی به غرب را با جدیت شروع کرد و به‌طور قطعی استراتژی و سیاست خارجی و روابط با غرب را بیشتر از هر چیز دیگر در دستور کار قرار داد. دستور کار آن منطبق با مزایای اقتصادی و همکاری نزدیک با ایالات متحده در نظر گرفته شده بود، که به‌شدت توسط مخالفان سیاسی یلتسین مورد انتقاد قرار گرفت و در انتخابات دوما در سال ۱۹۹۳ نمود یافت. بحران‌های سیاسی داخلی در جهت‌گیری روسیه در برابر ایالات متحده تأثیر گذاشت. بعد از فروپاشی شوروی، روس‌ها تحت یک بحران هویت و بی‌اعتمادی قرار داشتند و بعد از دیدن پیروزی دشمن، خشم بسیاری نسبت به امریکا و ناتو ایجاد شد. این اختلاف گسترده دربارهٔ هویت و منافع روسیه پیامدهای جدی برای سیاست خارجی داشت، که می‌توان آن را در رابطه با چگونگی روابط روسیه با ایالات متحده مشاهده کرد. رأی بسیاری از روس‌ها این بود که چون غرور در کشورشان با سقوط اتحاد شوروی لکه‌دار شده بود، هدف سیاست خارجی روسیه باید نمایانندهٔ عظمت این کشور باشد. در سال ۱۹۹۴، سخن‌گوی دوما و نامزد آیندهٔ ریاست جمهوری، ایوان ریپکین، ادعا کرد توافق مجازی میان همهٔ احزاب وطن‌پرست و طرفدار روسیهٔ قدرتمند وجود دارد و این جریان به خروج از روش‌های عملیاتی یلتسین در زمینهٔ سیاست خارجی منجر شد (سیمونز، ۲۰۰۸: ۱۰). بدین سان، با وجود اینکه در دورهٔ ریاست یلتسین بر دولت تعدادی تغییرات بنیادی ایجاد شد، روس‌ها یک‌جانبه‌گرایی امریکا را هدفمند و تهدیدی برای ثبات بین‌المللی و امنیت ملی خود روسیه می‌دانستند. با توجه به این شرایط، مجموعهٔ این عوامل باعث شد دورهٔ سیاست آتلانتیک‌گرایی حاکمان روسیه به دمکراتیک‌شدن متمایل شود. ولی این دوره به دلایل زیادی از جمله مهم‌ترین آن‌ها که ناشی از جبر جغرافیا و بری‌بودن این سرزمین است سرانجام به روی کار آمدن شخصیتی مطلق‌گرا و مقتدر (پوتین) منجر شد و باعث استحکام بیشتر هویت ملی، ارضای حس ناسیونالیستی، ایستادگی در برابر هژمونی غرب، بازگشت به قدرت شوروی، و مهم‌تر از همه توجه مجدد به استراتژی‌های جغرافیایی شد که نشانه‌های آن را در سیاست خارجی روسیه به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد.

ب) استراتژی بازگشت به هژمونی (روسیه) در دورهٔ پوتین

ابرقدرت‌گرایی در روسیه مدافعان بسیاری دارد. این گروه از سیاست‌مداران از سیاست خارجی چندوجهی و بلندپروازانه‌ای حمایت می‌کنند که چندان با ظرفیت‌های سیاسی و اقتصادی روسیه تناسب ندارد (رشیدی، ۱۳۹۵: ۲۶۱). اما پوتین در ابتدای روی کار آمدن، به‌عنوان رئیس‌جمهور این کشور، اولین و دومین اصول مفهومی سیاست روسیه را منتشر و اعلام کرد که با هر قدرتی در حوزهٔ قلمرو نفوذ و مرزهای این کشور مقابله خواهد کرد. دولتمردان پوتین از دست دادن برخی مناطق سنتی نفوذ روسیه از جمله در حوزهٔ بالتیک و قفقاز جنوبی را ضربه‌ای به پرستیژ و نفوذ سیاسی آن در این حوزه‌ها و در سطح بین‌المللی ارزیابی می‌کردند (نوری، ۱۳۹۷). این توجه او به ژئواستراتژی و اهداف آن در واقع استراتژی دولت او را بیان می‌کرد. پوتین چند استراتژی را براساس جغرافیای راهبردی در پیش گرفت. نخست توجه به مرزهای غربی خود و اروپای شرقی بود. این استراتژی به‌دلیل حساسیت روسیه از حضور غرب و ناتو در اروپای شرقی دارای اهمیت بیشتری بود، که با بحران اوکراین و تصرف شبه‌جزیرهٔ کریمه به یک استراتژی جغرافیایی عملی تبدیل شد و در حال حاضر نیز فعال است. با تأثیر از این حوادث و حضور ایالات متحده در دریای چین جنوبی، پوتین همراه چین به ایجاد سازمان شانگهای مبادرت کرد و به سمت یک اتحاد استراتژیک پیش رفت. روسیه تحت پوتین برای جلوگیری از فشار غرب بر مرزهای جنوبی خود و حضور آن در آسیای مرکزی و افغانستان اتحاد استراتژیک با ایران را در پیش گرفت، که شکل عملی این استراتژی جغرافیایی همکاری این دو کشور در بحران سوریه است (فریدمن، ۲۰۱۰: ۴۳). همچنین، پوتین به منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا به‌ویژه کشورهایایی که در گذشته از دوستان و متحدان نزدیک اتحاد شوروی بودند توجه

زیادی داشته است (کوشکی و طاهری بزی، ۱۳۹۳: ۴۴). استراتژی دیگر پوتین شکلی از حضور در امریکای مرکزی و تأثیر در ایالات متحده برای کم‌شدن فشار در حوزه نفوذی ژئواستراتژیک خود است. این راهبردهای پوتین مجموعه سیاست‌های روسیه را به اضافه استراتژی‌های نرم این کشور به وجود آورده است که همراه با اقدامات امنیتی، مبارزه با تروریسم، مبارزه با بنیادگرایی افراطی اسلامی (سنی) و همکاری با اسلام معتدل (شیعه)، سرمایه‌گذاری در حوزه انرژی، امنیت کریدورهای انتقال انرژی، تقویت نیروهای نظامی، فعالیت‌های اقتصادی ناشی از فروش تسلیحات و حمایت از متحدان، و در صورت لزوم استفاده از چتر امنیتی هسته‌ای است. هیئت حاکمه جدید روسیه با چرخش از آرمان‌گرایی رمانتیک دوران حاکمیت مارکسیسم به واقعیت‌های ژئواکونومیک قرن بیست‌ویکم نفوذ خود را در مناطق پیرامونی و خارج نزدیک توسعه بخشیده‌اند و در رقابت با قدرت‌های بزرگ صنعتی جهان از انرژی به‌عنوان ابزار استفاده می‌کنند (صادقی، ۱۳۹۱: ۲۲۱). بنابراین، پوتین با ورود غرب به ویژه ایالات متحده و ناتو به قلمرو و حضور در کشورهای همسایه و همجوار آن، که به لحاظ جغرافیایی و امنیتی برای این کشور دارای اهمیت‌اند، و همچنین برای حفاظت از خطوط انتقال انرژی و امنیت آن و نگاه‌داری از بازارهای اقتصادی و مبارزه با چالش‌های امنیتی ناشی از تروریسم و حفظ پرستیژ این کشور در سطح بین‌المللی و دستیابی به قدرت برتر منطقه‌ای و جهانی، اقدام به بازگشت به راهبردهای دوره اتحاد شوروی و براساس استراتژی‌های نو در راستای هژمونی روسیه کرده است. این استراتژی‌ها در دوره کنونی با اقدامات آفندی و پدافندی در اروپای شرقی، آسیای مرکزی و قفقاز، حضور نظامی و آفندی در سوریه و تجهیز گروه‌های شبه‌نظامی سیاست‌های راهبردی خود را بر پایه ژئواستراتژی بنیاد نهاده و در آینده تکمیل خواهد کرد.

تجزیه و تحلیل یافته‌ها

با بررسی استراتژی‌های ژئوپولیتیک روسیه از دوران تزار تا دوران کنونی، مولفه‌های برجسته جغرافیایی را می‌توان استخراج کرد.

الف) جایگاه آسیای مرکزی و قفقاز در جغرافیای ژئواستراتژیک

روسیه، برخلاف همسایگان، توانایی ژئواستراتژیک بیشتری برای تأثیرگذاری در وضعیت منطقه و دخالت نظامی نامحدود در مستعمره‌های سابق به بهانه حفاظت از منابع مشروع خود دارد. این ابزار شامل اموال نظامی و صنعتی، ارتباطات فرهنگی، و نخبگان طرفدار روسیه در جمهوری‌هاست. در مورد حضور تمدنی این کشور در منطقه و مقابله با رقیبان در روسیه اتفاق نظر وجود دارد. منافع فوری روسیه در قفقاز مربوط به ترس از تضعیف نقش این کشور در منطقه و حضور رقیبان در بُعد اقتصادی، سیاسی، و نظامی و حساسیت به غرب است. اهمیت استراتژیک و جغرافیایی منطقه برای روسیه را می‌توان با نقش سنتی آسیای مرکزی و قفقاز به‌عنوان یک منطقه بالقوه در برابر رقبای تاریخی خود، ایران، و ترکیه و همچنین بازاری برای محصولات و دارایی‌های نظامی توضیح داد. سیاست خارجی روسیه مسائلی را که برای اقلیت روس در جمهوری‌ها و نامنی در اطراف قفقاز داشت حل کرد. شک و تردید درباره ثبات در جمهوری‌های همسایه نگرانی اصلی و جدی روسیه بود. بی‌ثباتی در جمهوری‌ها ابزار احتمالی برای کمک به روسیه برای حفظ حضور خود در منطقه محسوب می‌شود که منافع آن در حوزه منطقه‌ای در نظر گرفته شده است. درحقیقت، روسیه به حمایت از مناطق مشخص همه چیز را برای تحریک احساسات قومی انجام داد. اندیشه غالب سیاست خارجی روسیه حضور نظامی روسیه در کشورهای این منطقه است. برای تضعیف این دولت‌ها و مجبور کردن رهبران‌شان برای پذیرفتن این موضوع که نیروهای روسیه تنها قدرت در منطقه بوده که قادر به ایجاد حداقل ثبات برایشان هستند، روسیه مؤثرترین راه را هدایت و پشتیبانی از جنبش‌های جدایی‌طلب در برابر تمامیت سرزمینی کشورهای همسایه می‌داند. مسئله اقلیت‌های روسیه به‌وضوح بهانه‌ای

برای فشار است که بعدها در کشورهای جدید مورد استفاده قرار گرفته است. برای نمونه، با وجود تظاهرات متعددی که آذربایجانی‌ها در روسیه داشتند و از مسکو درخواست کردند سیاست ناعادلانه خود را در قبال آذربایجان تغییر دهد، روسیه سیاست قهرآمیز خود را نسبت به آذربایجان ادامه داده و اقلیت‌های روسی را به سیاست‌های روسیه پیوند می‌زند. روسیه حمایت از حق اقلیت‌های روسی و تثبیت ایده روسیه به‌عنوان ضامن صلح در منطقه را به‌عنوان منافع حیاتی ترویج می‌دهد. روسیه سیاست سنتی تضعیف کشور را با حمایت از مناطق شورشی در گرجستان و همکاری با ارمنستان در جنگ با آذربایجان به‌کار برد. این سیاست موفق روسیه باعث متقاعد کردن گرجستان و آذربایجان برای پیوستن به کشورهای همسود CIS شد. این به نوبه خود باعث توافق دولت گرجستان با ایجاد پایگاه‌های نظامی، نیروی مرزی مشترک، و نیروهای حافظ صلح روسیه شد. فعال شدن روسیه در حل منازعات ناشی از فشار میانجیگری غرب در چارچوب سازمان امنیت و همکاری اروپا و فشار رقابت بود. از سال ۱۹۹۳ مسائل منابع انرژی خزر در برنامه سیاست خارجی روسیه اهمیت بیشتری پیدا کرد. علاقه روسیه به منابع نفت خزر راهی برای نفوذ صنعت نفت روسیه در منطقه به‌شمار می‌آید تا بتواند فعالیت‌های شرکت‌های چندملیتی را کنترل کند و استیلاي بیشتری بر حجم صادرات داشته باشد و سود بیشتری کسب کند.

برخلاف انتظارات در آسیای مرکزی و قفقاز، تأثیر سیاست خارجی روسیه و ژئواستراتژی آن در مدت طولانی ادامه پیدا کرد. علاقه روسیه به رقابت با قدرت‌های منطقه و بازیگران خارجی و به انحصار درآوردن حمل و نقل و تمایل به کنترل اقتصادی و سیاسی عمدتاً در مواجهه با غرب به‌ویژه ایالات متحده و شرکت‌های انرژی آن توجیه می‌شود. تا اواخر سال ۱۹۹۳، سیاست خارجی روسیه با تمایز غیرمستقیم از غرب و رقابت با آن افزایش یافت. اهمیت استراتژیک و ژئواستراتژیک منطقه و سیاست روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز این کشورها را در معرض دوره‌ای فشار قرار داده است. سیاست خارجی روسیه نتیجه روابط پیچیده بین مؤسسات رقابتی، مبارزات سیاسی داخلی، و عوامل بین‌الملل است. با وجود کاهش تدریجی منابع مالی، روسیه در برخورد با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز از این فشارها عقب‌نشینی نکرده است. در عوض، روسیه با سیاست‌های سنتی و استراتژی‌های جغرافیایی در قبال حکومت وفادار ماند.

ب) جایگاه چین در ژئواستراتژی روسیه

هنگامی که روابط روسیه و چین یکی می‌شود، دوباره تاریخ یک رکورد جنجالی ثبت می‌کند. روسیه پس از اینکه در قرن‌های پیشین وارد حوزه سرزمین امپراتوری چین شد، در واقع، وارد دوره‌ای از مشکلات شد که به انقلاب سال ۱۹۱۷ منجر شد. پیامد وحشتناک این انقلاب نیروی نظامی آن بود. اتحاد شوروی، براساس یک تعهد ایدئولوژیک مشترک و به همان اندازه مهم، ناامیدی و ترس از غرب و به‌ویژه ایالات متحده منافع مشترکی با چین داشت. اما ملی‌گرایی رقیب برادری سوسیالیستی را کنار گذاشت و در کمتر از یک دهه چین و روسیه در تضاد شدید قرار گرفتند و هر کدام به دنبال ایجاد متحدانی در درون جهان سوسیالیست بودند. به‌طور طبیعی، چین، با موفقیت‌های اولیه خود در آسیا، کره شمالی و احزاب کمونیست بیشتر کشورهای آسیایی را به سمت خود کشاند. هنگامی که تهدید شوروی در سال ۱۹۶۹ به آستانه درگیری رسید، مائو محدودیت‌های ایدئولوژیک را برای ایجاد یک رابطه مثبت با ایالات متحده کنار گذاشت. در حال حاضر، وضعیت استراتژیک به طرز چشم‌گیری تغییر کرده است. هم روسیه هم چین در سال‌های اخیر نارضایتی نسبت به دیگران داشته‌اند. مسکو از گسترش ناتو در برخی از مناطق عمیقاً خشمگین است. فراتر از این، به غرور و افتخار او و نفوذش به حوزه‌های قدرت بین‌المللی صدمه وارد شده است. از این رو، تحت نظر پریماکف وزیر خارجه، تلاش مداوم برای بازگرداندن روسیه به عنوان قدرت جهانی با تمرکز و توجه به شرق آسیا و خاورمیانه شروع شد. بنابراین، در طی بازدید یلتسین از پکن، در سال ۱۹۹۶، جیانگ زمین با هدف ایجاد یک دنیای چندقطبی و همکاری با هم مشارکت

استراتژیک اعلام کردند. این پیام که استیلاگرایان و تک‌قطبی‌کنندگان مراقب باشند ظاهر شد. این دو کشور دارای بیش از ۴۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک‌اند و حوزه نفوذ آن‌ها آسیای مرکزی، مغولستان، و شبه‌جزیره کره را شامل می‌شود. با این حال، بسیاری از عوامل مانع هرگونه بازگشت به اتحاد استراتژیک می‌شوند. چشم‌انداز امیدوارکننده آن‌ها خطوط لوله نفت و گاز طبیعی است که از منابع وسیع روسی استفاده می‌کنند و منابع انرژی را به داخل و از طریق چین انتقال می‌دهند. این امر می‌تواند به افزایش ارزش خارجی روسیه و کاهش وابستگی چین و سایر کشورهای آسیای شرقی به نفت خاورمیانه کمک کند. اما هزینه آن بسیار زیاد بوده و دیگر مسائل سیاسی و فنی نیز باید حل شود. روسیه در قرن آینده در برخی نقاط به اقتصادی سالم بازگردانده می‌شود و به حیات خود به‌عنوان یک قدرت اصلی ادامه خواهد داد. با این حال، در حال حاضر، این تهدید حداقل متوجه چین یا دیگران نیست. خاور دور بخشی از یک منطقه اقتصادی طبیعی و شامل بخش‌هایی از جوامع اطراف از جمله چین در حال رشد است. در هر صورت، ارتباط نزدیک بین چین و روسیه، با توجه به واقعیت‌های فرهنگی و ژئوپولیتیک، بسیار بعید است. دو کشور بزرگ فقط زمانی که یک تهدید مشترک چهره حیات آن‌ها را دگرگون می‌کند با توافق یکدیگر اتحاد تشکیل می‌دهند. نگرانی درباره قدرت و هژمونی ایالات متحده برای غلبه بر محدودیت‌ها کافی نیست، حداقل این افزایش که در این سطح به روسیه مربوط می‌شود.

ب) قلمروگرایی و یک‌پارچه‌سازی حوزه نفوذ منطقه‌ای

مهم‌ترین تصمیم سیاست خارجی روسیه به کنترل درآوردن مناطق مهمی است که رهبران این کشور آن را جزو حوزه نفوذ انحصاری خود می‌دانند. نخستین دیدگاه و هسته اصلی ژئواستراتژی روسیه در آغاز سال ۱۹۹۱ و به‌ویژه از سال ۱۹۹۹ استقرار مجدد شکلی از اتحاد شوروی براساس برابری، اقتدار، و همکاری اقتصادی در امتداد مدل و الگوی اتحادیه اروپا بود. نمونه این اقدام سازمان پیمان امنیت دسته‌جمعی است که مجموعه‌ای از دوازده کشور نواستقلال آسیای مرکزی است (فاطمی‌نژاد و هاشمی، ۱۳۹۵: ۳۳۵). دومین دیدگاه در نقطه مرکزی تقویت دولت-ملت در روسیه و اقدام کنترل، و تحکیم بیشتر حوزه نفوذ روسیه بود. این دومین مورد به استقرار مجدد فضای شوروی نزدیک‌تر بود و کمتر منشأ و مبنای مباحث در سطح مقامات عالی‌رتبه بود. هرچند نتایج واقعی این دیدگاه محدود در سال ۱۹۹۱ به‌خوبی یک تحلیل عمیق را نشان داد که یک تصمیم‌سازی کلیدی مهم برای سیاست‌های روسیه و فعالیت‌های روس‌ها در فضای شوروی است. نفوذ اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا، جمهوری خلق چین، و حرکت سریع و پویای ایران و ترکیه از عوامل کاهش تأثیر مسکو در فضای شوروی است. این عوامل باعث شده رهبری روسیه برای حفظ حوزه نفوذ این کشور تلاش کند. از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۳ کرملین به اهمیت و ایجاد اتحاد اقتصادی اوراسیا همانند مدل اتحادیه اروپا (EU) به‌عنوان یک تفکر و روش برای تأثیر و تحت تسلط درآوردن منطقه شروع کرد.

ت) ایجاد محور شرق

پس از شروع بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴ و بدتر شدن چشم‌گیر روابط غرب و روسیه، این موضوع به تشدید و افزایش توجه روسیه به محور شرق منجر شد. این فرمول مبتنی بر روابط ویژه با چین، آسیای مرکزی، و قفقاز براساس تغییر منابع برای کالاهای صنعتی و تکنولوژی و ایجاد روابط حسنه و همکاری نظامی-تکنیکی است. از سوی دیگر، پیش از بحران اوکراین روابط با محور شرق یعنی ژاپن و کره جنوبی و همچنین با ویتنام و اتحادیه اقتصادی اوراسیا (بعد از اتحاد اقتصادی منطقه‌ای) با فدراسیون روسیه در حال تشدید و افزایش بوده است. بحران اوکراین زمینه تغییر و دگرگونی را برای اجرای محور شرق در مسکو فراهم کرد. در آسیای مرکزی و قفقاز استراتژی سیاسی محافظه‌کارانه و سکوت در پیش گرفته شد. چین و روسیه همیشه در مرکز آسیا رابطه‌ای سخت و پیچیده داشته‌اند. چین اگر اتحاد اقتصادی اوراسیا نبود، به دنبال اجرای دیپلماسی منطقه‌ای بود؛ به گونه‌ای که شامل دولت‌ها و کشورهای آسیای مرکزی شود. استراتژی

جغرافیایی در جناح جنوبی نیز محدود کردن گسترش چینی‌ها در منطقه و مختل کردن ارتباطات برای چینی‌ها در منطقه و کنترل نفت و گاز و ثبات در آسیای مرکزی است.

نتیجه‌گیری

براساس نظر ژئوپولیتیسین‌ها، دو حوزه ژئواستراتژیک در جهان وجود دارد. این حوزه‌های ژئواستراتژیک جهانی در جغرافیایی متفاوت در سطح زمین پراکنده شده‌اند. نظریه‌پردازان این حوزه براساس جغرافیای سرزمینی کشورشان و فاصله دیگر مناطق جغرافیایی از مرزهای ملی آن‌ها و بر قاعده منافع ملی خود این حدود را تعیین و تبیین می‌کردند. حوزه‌های ژئواستراتژیک در فرایند تاریخ و بستر جغرافیا و در طول زمان شکل‌گیری خود باعث تغییر و تحول زیادی در دنیا و ایجاد دسته‌بندی‌های سیاسی گوناگون شده و بسیاری از دولت‌ها، حاکمیت‌های مستقل، و سرزمین‌های ملی را یا به‌وجود آورده یا از بنیان دگرگون کرده و از بین برده است. این حوزه‌ها در دوران معاصر شامل حوزه ژئواستراتژیک اقیانوس اطلس، اقیانوس آرام، و حوزه خشکی اوراسیاست که کشور روسیه در درون آن قرار دارد.

در طول تاریخ شکل‌گیری روسیه و با قدرت‌گیری این کشور از زمان پتر کبیر، جانشینان بعد از او استفاده از ژئواستراتژی را در دستور کار قرار دادند و با اقدامات آفندی خود در سرزمین‌های مجاور از شرق به مرزهای چین، از غرب به اروپای شرقی، از جنوب غربی تا مرزهای امپراتوری عثمانی، و از جنوب به مرزهای ایران رسیدند. به‌جز دو مقطع زمانی، به‌دلیل ایدئولوژی مارکسیستی دوران اتحاد شوروی و سیاست‌های لیبرالیستی یلتسین، جغرافیا نقش چندانی در استراتژی روسیه نداشت، اما راهبردهای جغرافیایی در دوره‌های دیگر در چارچوب استراتژی‌های آفندی و پدافندی ادامه پیدا کرد. بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تحت تأثیر انقلاب‌های رنگی در حوزه نفوذ روسیه، بحران اوکراین، بهار عربی و مداخله غرب در آن، تحولات ژئوپولیتیکی خاورمیانه، بحران سوریه، حضور امریکا در دریای چین جنوبی، تضادهای راهبردی ایران و امریکا، و بحران سیاسی ایران با کشورهای عربی سنی به‌ویژه عربستان، و همچنین اقدامات امنیتی در آسیای مرکزی برای تأمین امنیت کریدورهای انرژی، تروریسم، بنیادگرایی مذهبی، سرمایه‌گذاری در انرژی و تسلیحات و ... سیاست‌های راهبردی روسیه را دگرگون کرده و به‌شکل عملیاتی در جنگ اوکراین، تصرف شبه‌جزیره کریمه، حضور نظامی در سوریه، اتحاد استراتژیک با چین در قالب سازمان شانگهای و همکاری با ایران، و نیز اقدامات امنیتی، سیاسی، نظامی، و اقتصادی در قبال همسایگان و حوزه نفوذ مجاور اجرایی شده است. باید روی این نکته تأکید کرد که همه سیاست‌های روسیه از زمان شکل‌گیری تا کنون ناشی از جغرافیای آن در همه جنبه‌های طبیعی و انسانی بوده و این تأثیرات در همه سیاست‌های روسیه از بُعد روانی تا فیزیکی و خلق و خوی ملی رسوخ کرده و همین عامل نیز باعث شد حاکمان و سیاستمداران این کشور تحت تأثیر این ویژگی‌ها بیشترین استفاده را از جغرافیا در قالب سیاست‌های راهبردی برای پیشبرد و رسیدن به منافع ملی خود و خروج از این جغرافیای سخت و خشن به‌کار بگیرند؛ به گونه‌ای که برای استیلا بر این جغرافیای دشوار به راهبرد جغرافیایی توسعه‌طلبی سرزمینی و سیاست‌های امپریالیستی نسبت به دیگر سرزمین‌های همسایه برای غلبه بر جغرافیای سخت داخلی روی آوردند. این استراتژی‌های جغرافیایی روسیه در زمان ما و با وجود پیشرفت‌های صنعتی و فناوری که غلبه بر جغرافیا را تسریع کرده‌اند به شکلی پیچیده‌تر و در بُعد توسعه امپراتوری دنبال می‌شود. نماد این استراتژی‌های راهبردی را نیز می‌توان در حضور روسیه در اروپای شرقی و خاورمیانه؛ و چین به‌صورت نرم در آسیا و آفریقا؛ و ایران به‌صورت گسترش حوزه نفوذ خود در اقیانوس هند، دریای سرخ، دریای مدیترانه، و شمال آفریقا دید؛ که این درواقع قرارگرفتن محور شرق و غرب در مقابل یکدیگر براساس مؤلفه‌های ژئواستراتژیک است. این استراتژی‌های روسیه از گذشته تا کنون درواقع انطباق جغرافیا بر سیاست‌های راهبردی این کشور

است. به‌طور کلی، این سیاست‌ها و استراتژی‌ها توسط روس‌ها به‌صورت جدی پیگیری شده و در آینده یک نظم نوین جهانی مبتنی بر جهان چندقطبی را رقم زده و تا یک زمان نسبتاً طولانی باعث ثبات نسبی جهان خواهد شد.

سپاسگزاری

مؤلفان از حمایت‌های معاونت پژوهشی دانشگاه خوارزمی برای به نتیجه رسیدن پژوهش سپاسگزاری می‌کنند.

منابع

۱. رحیمی، حسن، ۱۳۹۲، نظریه‌های ژئوپلیتیکی، انتشارات انتخاب.
۲. رستمی، محمدرضا، ۱۳۹۵، پوتین، اوراسیاگرایی و دشواری‌های احیای موقعیت قدرت روسیه، فصل‌نامه روابط خارجی، س ۸، ش ۳، صص ۱۸۱-۲۱۲.
۳. رشیدی، احمد، ۱۳۹۵، رهیافت‌های متعارض در سیاست خارجی روسیه، فصل‌نامه مطالعات اوراسیای مرکزی، س ۹، ش ۲، (پیاپی ۱۹)، صص ۲۴۹-۲۶۷.
۴. زرگر، افشین و سلیمی، لیلا، ۱۳۹۶، روسیه و مبارزه با تروریسم و افراطی‌گری در قفقاز: دستاوردها و ناکامی‌ها ۲۰۰۱-۲۰۱۵، پژوهش در هنر و علوم انسانی، س ۲، ش ۴، (پیاپی ۶)، صص ۱۰۷-۱۲۰.
۵. سودایی، مجید، ۱۳۸۸، بررسی تأثیر سیاست‌های منطقه‌ای روسیه در قفقاز جنوبی بر امنیت ملی گرجستان، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران.
۶. صادقی، سید شمس‌الدین، ۱۳۹۱، راهبرد سیاست انرژی روسیه در اوراسیا: فرصت‌ها و موانع، فصل‌نامه روابط خارجی، س ۴، ش ۱، صص ۲۱۹-۲۴۶.
۷. فاطمی‌نژاد، سید احمد و هاشمی، محمدرضا، ۱۳۹۵، روسیه و آسیای مرکزی: زمینه‌سازی برای جامعه بین‌الملل منطقه‌ای، فصل‌نامه مطالعات اوراسیای مرکزی، س ۹، ش ۲، (پیاپی ۱۹)، صص ۳۳۵-۳۴۰.
۸. کرمی، جهانگیر و کرامتی‌نیا رقیه، ۱۳۹۷، دولت روسیه و مسئله غرب، سدهای اقتباس و مقابله، فصل‌نامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۱۰۳، صص ۱۳۱-۱۶۰.
۹. کوشکی، محمدصادق و طاهری بزی، ابراهیم، ۱۳۹۳، حضور روسیه در خاورمیانه در دوره پوتین (احیای نفوذ روسیه در کشورهای زیر نفوذ اتحاد شوروی)، فصل‌نامه مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۷، ش ۱، صص ۴۳-۶۲.
۱۰. کولایی، الهه، ۱۳۹۴، عوامل دگرگونی آیین نظامی فدراسیون روسیه، فصل‌نامه سیاست خارجی، س ۲۹، ش ۳، صص ۱۳۳-۱۵۹.
۱۱. کولایی، الهه؛ اسلامی، محسن و اصولی، قاسم، ۱۳۹۵، کنشگری امنیتی روسیه در قفقاز جنوبی، فصل‌نامه آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۹۵، صص ۹۷-۱۳۶.
۱۲. مصلی‌نژاد، عباس، ۱۳۹۲، موازنه راهبردی و سیاست‌گذاری امنیتی روسیه در نظام بین‌الملل، فصل‌نامه مطالعات اوراسیای مرکزی، س ۶، ش ۲، (پیاپی ۱۳)، صص ۱۲۱-۱۴۰.
۱۳. نوری، علیرضا، ۱۳۹۷، ارتقای جایگاه روسیه در عرصه جهانی و تنش با آمریکا در دوره پوتین، فصل‌نامه آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۶۱، صص ۹۱-۱۲۳.
۱۴. نیاکویی، سید امیر و صفری، عسکر، ۱۳۹۷، الگوی رفتاری روسیه در نظام بین‌الملل: تلاش برای دستیابی به موازنه قوای مطلوب (۲۰۱۴-۲۰۱۸)، فصل‌نامه آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۱۰۳، صص ۱۰۱-۱۳۰.
۱۵. وثوقی، سعید و خیری، مصطفی، ۱۳۹۵، اوکراین: عرصه تقابل غرب و روسیه، فصل‌نامه آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۹۴، صص ۱۳۳-۱۵۸.
۱۶. هدایتی شهیدانی، مهدی و رضاپور، دانیال، ۱۳۹۵، جایگاه خارج نزدیک در گفتمان امنیتی نواوراسیاگرایان روسیه، فصل‌نامه آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۹۶، صص ۱۲۷-۱۶۲.
17. Brzeziński, T. and Hajac, P. M., 1999, Coalgebra extensions and algebra coextensions of Galois type. *Communications in Algebra*, Vol. 27, No. 3, PP. 1347-1367.
18. Chowdhury, S. K. and Hel, K. A., 2015, The Heartland theory of Sir Halford John Mackinder: justification of foreign policy of the United States and Russia in Central Asia. *Journal of Liberty and International Affairs*, (1 s 2).

19. Chowdhury, S. K. and Kafi, A. H., 2015, The Heartland theory of Sir Halford John Mackinder: justification of foreign policy of the United States and Russia in Central Asia. *Journal of Liberty and International Affairs*, (1 s 2).
20. Fatemi Nejad, S. A. and Hashemi, M. R., 2016, Russia and Central Asia: Laying the Ground for the International Regional Community, *Central Eurasian Studies Quarterly*, Vol. 9, No. 2, (19 consecutive), PP. 335-340.
21. Freedman, R. O., 2010, *Russia and the Middle East under Putin. Ortadogu Etutleri*, Vol. 2, No.16.
22. Gaddis, J. L., 2005, *Strategies of containment: a critical appraisal of American national security policy during the Cold War*. Oxford University Press.
23. Hedayati Shahidani, M. and Rezapour, D., 2016, The Near Abroad Position in The New Eurasianists Security Discourse, *Journal of Central Asia and Caucasus Studies*, No. 96, PP. 127-162.
24. Karami, J. and Keramatinia, R., 2018, The Russian Government and the Western Issue, Adaptation and Confrontation Barriers, *Journal of Central Asia and Caucasus Studies*, No. 103, PP. 131-160.
25. Kolaei, E., 2015, Factors in The Transformation of Russian federation Military Doctrine, *Foreign Policy Quarterly*, Vol. 29, No. 3, PP. 133-159.
26. Kolaei, E.; Eslami, M. and Osuli, Q., 2016, Russian Security Activism in the South Caucasus, *Journal of Central Asia and Caucasus Studies*, No. 95, PP. 97-136.
27. Koushki, M. S. and Taheri Bezi, E., 2014, Russia's Presence in the Middle East during the Putin Period (Reviving Russia's Influence in Soviet-Influenced Countries), *Central Eurasian Studies Quarterly*, Vol. 7, No. 1, PP. 43-62.
28. Mosallanejad, A., 2013, Russia's Strategic Balance and Security Policy in the International System, *Central Eurasian Studies Quarterly*, Vol. 6, No. 2, (13 consecutive), PP. 121-140.
29. Muller, P. O. and Murphy, A. B., 2015, Harm J. de Blij, 1935–2014. *Annals of the Association of American Geographers*, Vol.105, No. 6, PP. 1324-1329.
30. Niakoei, S, A. and Safari, A., 2018, Russia's Behavioral Pattern in the International System: Trying to achieve the desired balance of power (2014-2018), *Journal of Central Asia and Caucasus Studies*, No. 103, PP. 101-130.
31. Nouri, A., 2018, Improving Russia's position in the world arena and tensions with the United States during the Putin era. *Journal of Central Asia and Caucasus Studies*, No. 61, PP. 91-123.
32. Parland, T., 2004, *The extreme nationalist threat in Russia: the growing influence of Western rightist ideas*. Routledge.
33. Pipes, R., 1990, *The Russian Revolution*. New York: Vintage Books.
34. Rahimi, H., 2013, *Geopolitical Theories*, Entekhab Publications.
35. Rashidi, A., 2016, Conflicting Approaches in Russian Foreign Policy, *Journal of Central Eurasian Studies*, Vol. 9, No. 2, (19 consecutive), PP. 249-267.
36. Rostami, M. R., 2016, Putin, Eurasianism and the Difficulties of reconstructing Russia's Power Position, *Foreign Relations Quarterly*, Vol. 8, No. 3, PP. 181-212.
37. Sadeghi, S. S., 2012, Russia's Energy Policy Strategy in Eurasia: Opportunities and Barriers, *Foreign Relations Quarterly*, Vol. 4, No. 1, PP. 219-246.
38. Simmons, T. W., 2008, *Gorbachev, Yeltsin and Putin: Soviet-Russian Foreign Relations with the United States from 1990, Through the Fall of 2008: A Strategic Analysis*.

39. Sodaei, M., 2009, *The Impact of Russian Regional Policies in the South Caucasus on Georgia's National Security*, M.Sc. Thesis, Regional Studies, University of Tehran.
40. Vosoughi, S. and Kheiri, M., 2016, Ukraine: The Area of Confrontation between the West and Russia, *Journal of Central Asia and Caucasus Studies*, No. 94, PP. 133-158.
41. Zargar, A. and Salimi, L., 2017, Russia and the struggle against Terrorism and Extremism in the Caucasus: Achievements and Failures 2001-2015, *Research in Arts and Humanities*, Vol. 7, No. 4, (consecutive 6), PP. 107-120.